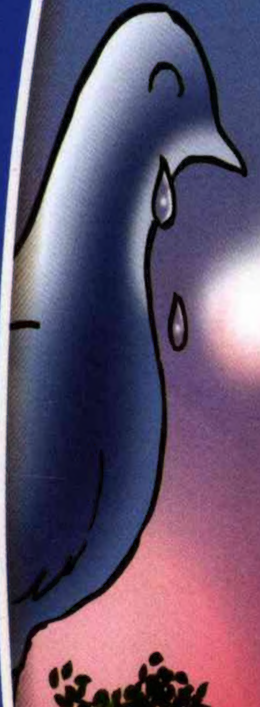
داستان ششم

مترجم: عبدالحمید گل مهرآبادی

إسماعيل

عَلَيْهِ السَّلامُ



مجموعه داستانهای پیامبران

حضرت اسماعیل علیه السلام

سرشناسه	گل مهر آبادی ، عبدالحمید .
عنوان	: مجموعه داستانهای پیامبران .
پدید آور	: عبد الحمید گل مهر آبادی .
مشخصات نشر	: تربت جام ، آوای اسلام ، ۱۳۸۹ .
مشخصات ظاهری	: ۱۲ ص
موضوع	:اسلام - پیامبران .
رده بندی کنگره	:۹۹۰۴۱ ژ ۸۸ ش
رده بندی دیوبی	: ۲۹۷/۱۵۶
شابک دوره	۳-۲۳-۵۹۹۳-۶۰۰-۹۷۸.

مترجم: عبدالحمید گل مهرآبادی

صفحه آرا: عبدالّطیف شعبانی

ویراستار: محمد رضا ساعدی

ناشر: آوای اسلام تربت جام

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۹

شمارگان: ۵۲۰۰

چاپ: دقت

قطع: خشتی

قیمت: ۷۵۰تومان

شابک: ۲- ۲۰ - ۵۹۹۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸

مرکز پخش: تربت جام، انتشارات آوای اسلام

خواف، کتابفروشی شمس ۰۵۳۲۴۲۲۳۴۸۰

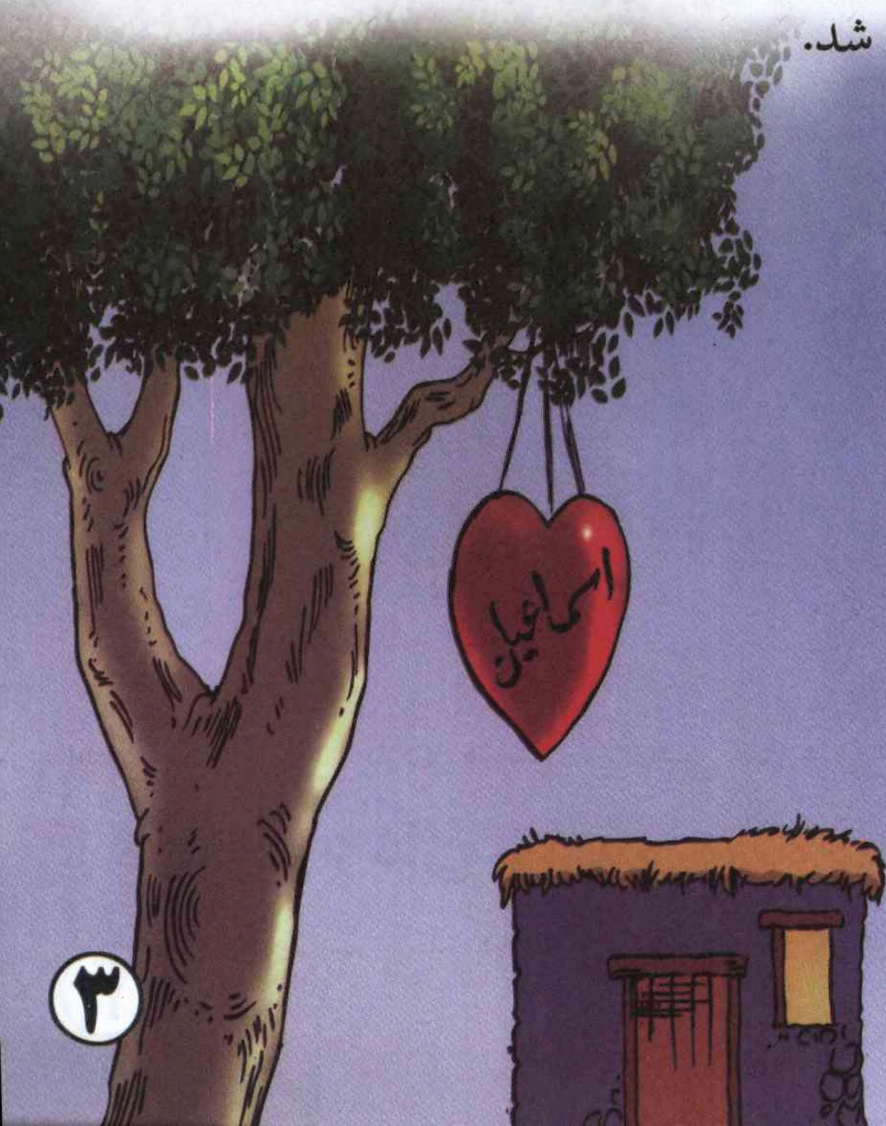


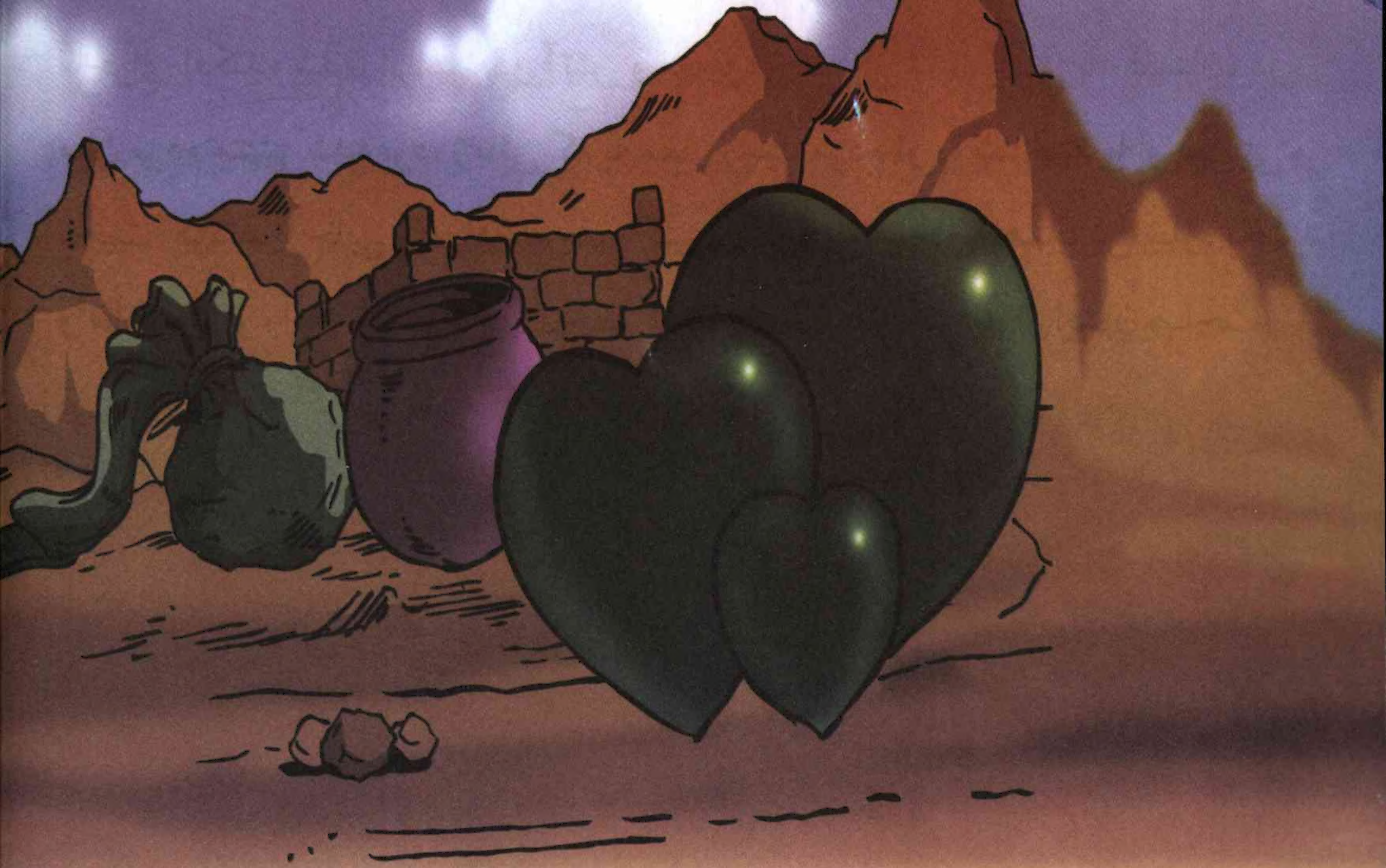
نمای داخلی حوزه علمیه احناف خواف

حضرت ابراهیم علیه السلام با حضرت ساره ازدواج نمود ولی از او صاحب فرزندی نشد. هنگامی که خداوند او را از آتش نجات داد تصمیم گرفت برای نجات از دست پادشاه ظالم و ستمگر (نمرود) با همسر خود به مصر برود پس به سمت مصر حرکت کرد تا دین خدا را نیز در آن‌جا تبلیغ کند.



ماجرای افکنده شدن ابراهیم در آتش و معجزه‌ی تبدیل شدن آتش به گلستان، در میان مردم منتشر شده بود. زمانی که به مصر رسید مردم او را شناختند با او دوستی و محبت کردند تا جایی که پادشاه مصر کنیزی را به نام هاجر به همسرش ساره بخشید و ساره هم او را به ابراهیم داد. آن‌حضرت با وی ازدواج کرد و از ایشان صاحب فرزندی نیکو و گرامی به نام «اسماعیل» شد.



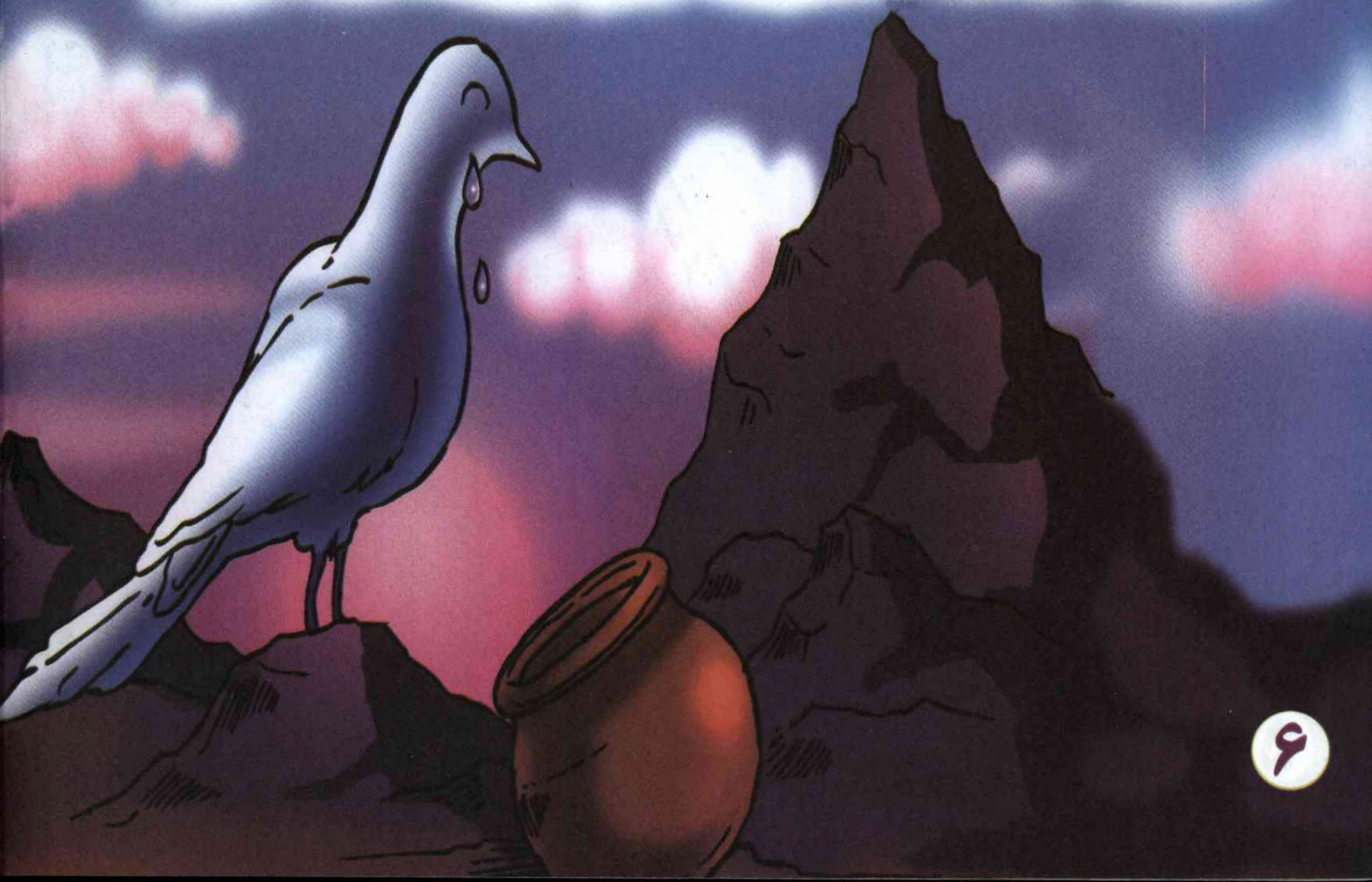


حضرت ابراهیم با دو همسرش یعنی ساره و هاجر و فرزندش اسماعیل به فلسطین برگشت. پس از مدّتی خداوند فرمان داد تا با همسرش هاجر و فرزندش به سرزمینی هجرت کند که نه کشت و کاری در آن‌جا بود و نه آبی یعنی سرزمین مکّه، حضرت ابراهیم دستور الهی را اطاعت کرد.

ابراهیم به فرمان خدا، زن و فرزندش را در این مکان ترسناک گذاشت و با آنان خداحافظی کرد. هنگامی که خواست به شام برگردد، همسرش هاجر پرسید: آیا این دستورِ خداوند است؟ ابراهیم گفت: بله! هاجر گفت: «در این صورت خداوند هرگز ما را ضایع و نا امید نخواهد کرد».



هاجر فرزند خود را شیر می‌داد و از آبی که همراه داشت می‌نوشید تا این که آنچه از غذا و نوشیدنی همراهش بود، تمام شد. پس از آن او و فرزندش اسماعیل احساس تشنگی کردند در حالی که فرزندش می گریست. او را تنها گذاشت و برای یافتن آب در میان کوه صفا و مروه می گشت و تا هفت بار این رفت و بر گشت را تکرار کرد.



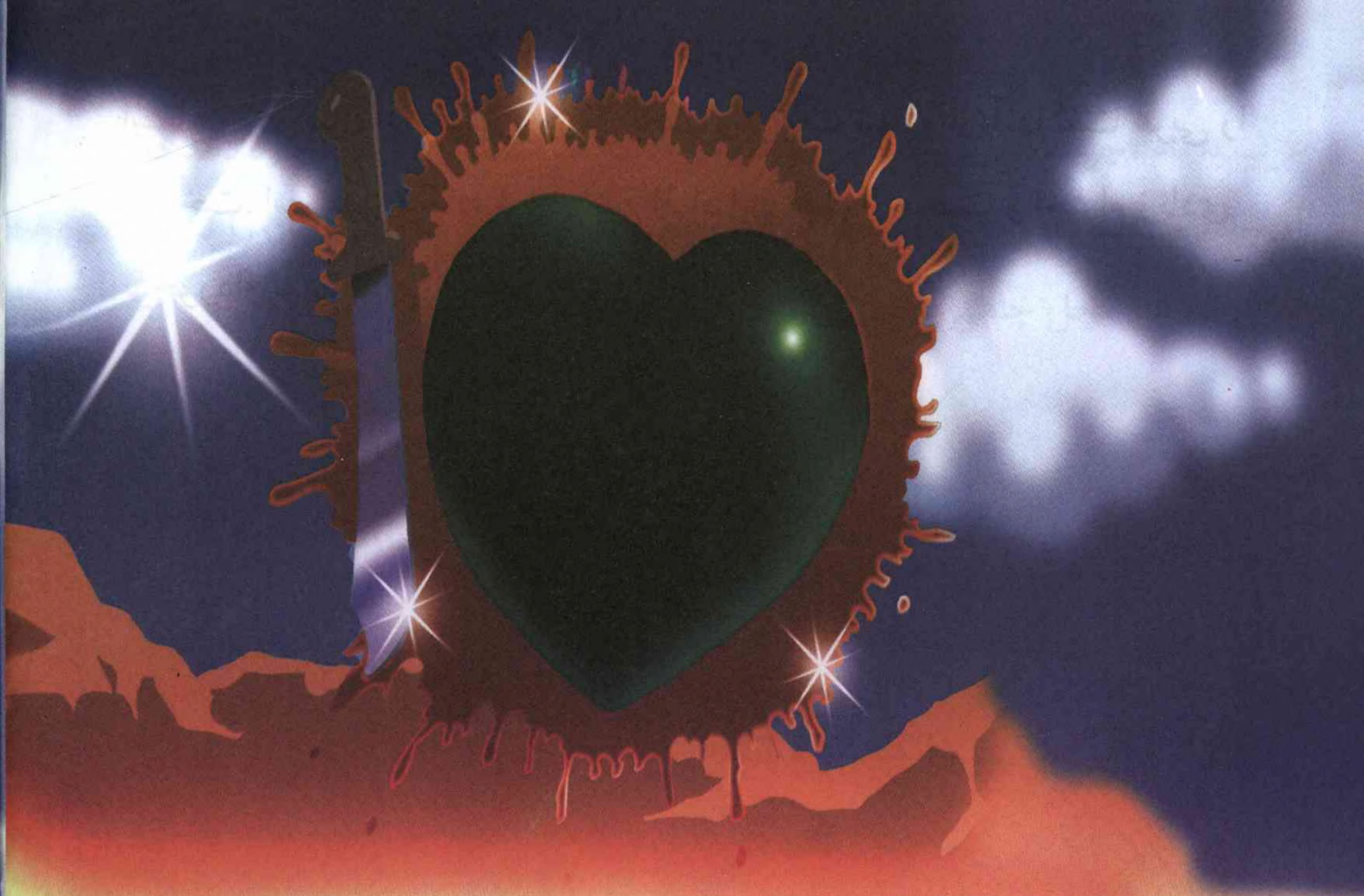


زمانی که به نزد فرزندش اسماعیل برگشت تا از صحت و سلامتی وی اطمینان یابد، به ناگاه دید که آب از زیر پاهای او فوران می کند. از آن نوشید و فرزندش را شیر داد.

چیزی از حضور هاجر و فرزندش در آن مکان نگذشته بود که روزی یکی از قبیله‌های عرب به نام «جُرهم» از آنجا گذر نمود و از هاجر خواستند تا به آنها اجازه دهد در آن‌جا اقامت نمایند و از آب استفاده کنند. حضرت هاجر درخواست آنان را پذیرفت سپس در این محل چاهی به نام زمزم حفر گردید که تاکنون باقی است و پُر از آب است و این آغاز پیدایش شهر مکّه مکرمه بود.

اسماعیل در میان این قبیله پرورش یافت و بزرگ شد. و از آنها لغت عربی را آموخت. اسماعیل و مادرش در بین افراد این قبیله از محبت و احترام زیادی برخوردار بودند.



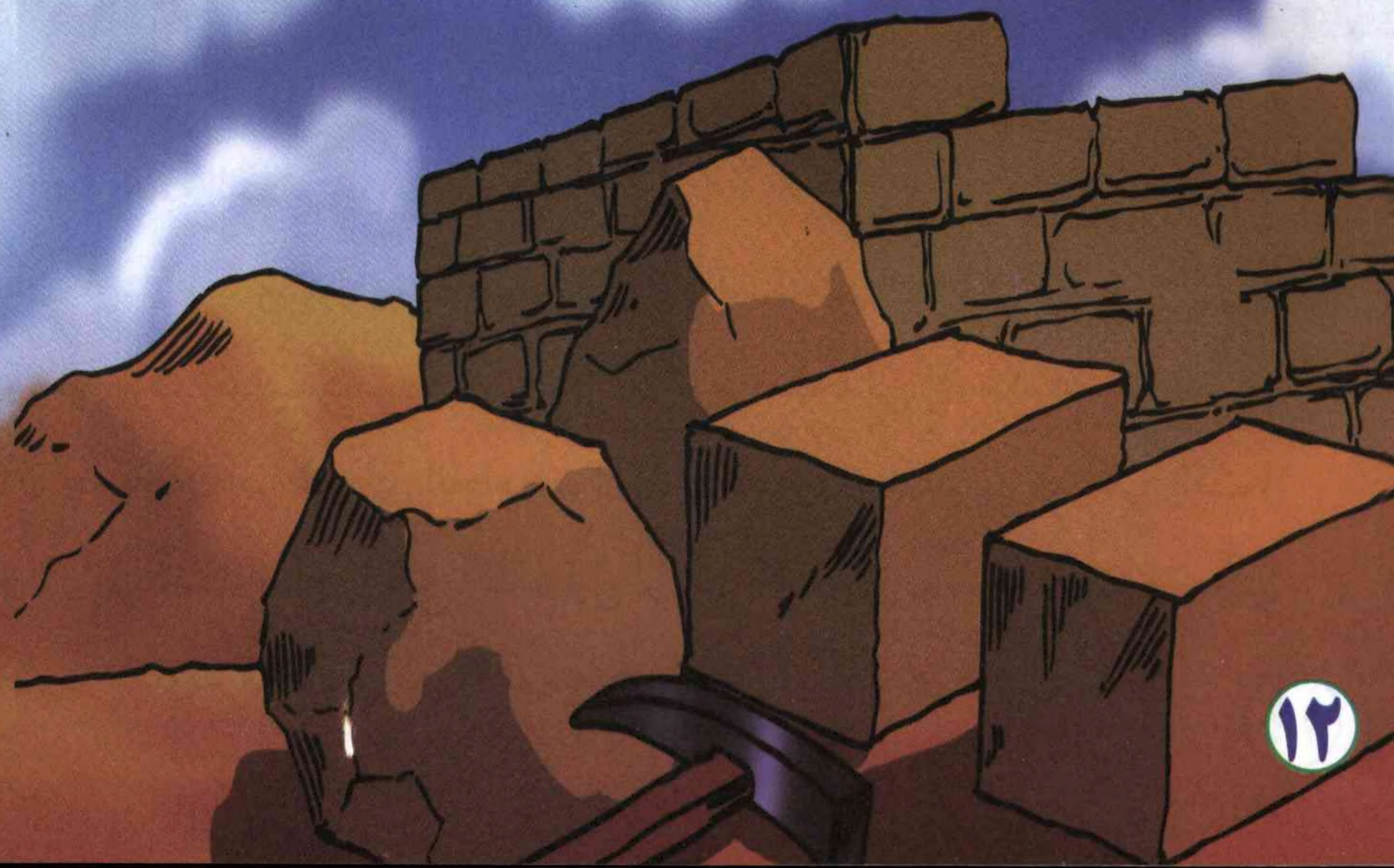


حضرت ابراهیم برای ملاقات همسر و فرزند خود به این سرزمین آمد. حضرت ابراهیم سخت شیفته‌ی اسماعیل شده بود و او را بسیار دوست می داشت، خداوند اراده کرد تا او را مورد آزمایش قرار دهد. ابراهیم در خواب دید که اسماعیل را ذبح می کند. دانست که این دستور الهی می‌باشد.

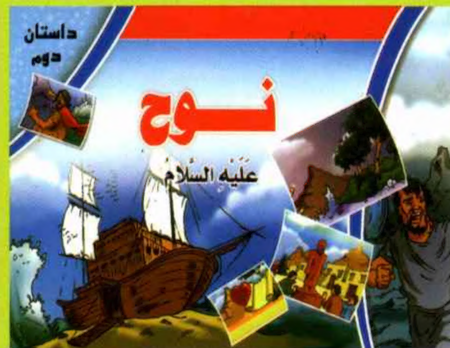


حضرت ابراهیم علیه السلام خواب خود را برای فرزندش بیان کرد. اسماعیل با ایمان قلبی و ثبات و استقامتی که در وجودش بود، جواب داد: «یَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شَاءَ اللهُ مِنَ الصَّابِرِینَ» (ای پدر! آن چه به آن امر شده‌ای انجام ده، ان شاء الله مرا از صابرین خواهی یافت) ابراهیم کارد را برداشت تا او را ذبح کند، قبل از این که موفق به ذبح فرزند و جگر گوشه‌اش شود خداوند قوچ بزرگی را توسط فرشته‌ای از آسمان فرستاد تا آن را در عوض اسماعیل ذبح نماید.

هنگامی که اسماعیل بزرگ شد و جوان نیرومندی گردید. خداوند به پیامبرش ابراهیم دستور داد تا خانه‌ی کعبه را بنا و اسماعیل را با خود در ساخت آن شریک نماید. ابراهیم علیه السلام با همکاری فرزندش، شروع به ساخت کعبه کرد. بعد از آن اسماعیل از سوی خداوند به عنوان یکی از پیامبران الهی، برگزیده شد و در رساندن پیام و ابلاغ پروردگار از هیچ کوششی دریغ نورزید.











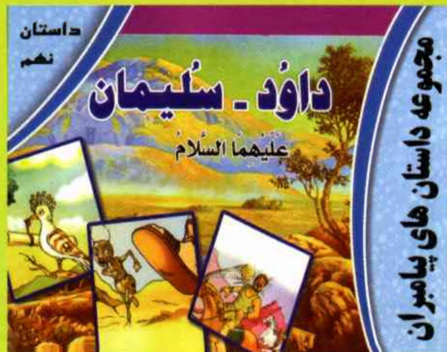














مرکز پخش

تربت جام - انتشارات آوای اسلام

۰۹۱۵۵۱۸۸۳۴۲

خواف - کتابفروشی شمس

۰۵۳۲۴۲۲۳۴۸۰

شابک دوره: ۹۷۸ - ۶۰۰ - ۵۹۹۳ - ۲۳ - ۳

ISBN:978_600_5993_23_3